

مدتی است که دفاع از موجودیت و هویت کومه‌له وارد فاز دیگری شده، و با انتشار مقاله‌های اخیر ر.صلاح مازوجی و متعاقبا ر. مینه حسامی تفاوتها و میزبان واقعی و غیر واقعی بودن استدلالهای دو طرف نیز آشکارتر شده، بنحوی خواننده را با تصویر روشنتری از اوضاع واقعی کومه‌له در شرایط حاضر روبرو میکند. ر. مینه روی نکات بسیار مهمی در رابطه با موجودیت کومه‌له به عنوان یک نیروی سیاسی و اجتماعی که در کردستان و برای پاسخگویی به معضل مردم سرکوب شده‌ی این دیار، و بتبع آن دفاع از محرومترین اقشار این ملت تحت ستم، فعالیت و کار خود را آغاز و تا به امروز علیرغم فرازو فرودهایش ادامه داده است. اما بدنبال تحولات دهه‌ی نود میلادی، جنگهای متعدد در منطقه و تغییر جغرافیای سیاسی کردستان، کومه‌له نه تنها نقش موثری نتوانسته بازی کند، بلکه درگیر بحرانهای تشیکلاتی و سیاسی درونی بوده و هنوز هم از تداوم این وضعیت رنج میبرد. رسم بر این است که هر تشکیلات، یا گروه هر دوره‌ای از کار، موقعیت و فعالیتهای خود را جمع بندی کرده، و با شناخت کم و کاستی راه حل درستتری را در پیش گیرد، اما تاریخ تقریباً دو دهه‌ی گذشته‌ی کومه‌له مملو از نوعی سردرگمی و داشتن حالتی تدافعی در اکثر موارد، و رکود در تکان و فعالیت تشکیلاتی میباشد، که بنوبه‌ی خود انگیزه و توان بسیاری از اعضا و هواداران دور نزدیک را نیز به حالتی از پاسیفیسم بدون سروصدا کشانده است.

با رفتن جمع کمونیسم کارگری عملاً، پروژه‌ی حزب کمونیست نیز که در وقت خود یک حرکت درست برای جلوگیری از پراکندگی صفوف چپ بود، به پروژه‌ای شکست خورده تبدیل شد، زیرا رفقای که کومه‌له را برای نجات چپ و کمونیسم انتخاب کرده بودند، قبل از متحد کردن صفوف پراکنده و سرکوب شده‌ی چپ در ایران، خود صفوف حزب خودساخته را ترک کرده، و بقول خودشان چهارچوب باقی مانده و اسم حزب را گذاشتند تا باقی مانده‌ها با آن "ور برونند" و تا خود با خیال فارغ بتوانند به نجات بشریت از شر سرمایه‌داری بروند. سرنوشت آنها بعد از آنهمه پیتزا خوردن و ژست دفاع از طبقه‌ی کارگر گرفتن، هم دیری نپایید روشن شد، و مجموعه‌ای که کومه‌له را فاتحه خوانده بودند، به سکت‌های مذهبی مبدل شدند، و کردها که لهجه داشتند، فارسها را متهم کردند که از فارسی نوشتن رهبر چیزی حالیشان نیست، و حالا هم دیگر معلوم نیست چکار خواهند کرد.

اما جنازه‌ی حزب کمونیست ایران بر روی دوش کادرهای کرد زبان کومه‌له باقی ماند، جمع زیادی را که در اروپا و در همانحال تحت تاثیر حرکت آزادخواهانه مردم کردستان عراق و شرایط بین المللی، خواهان بازگشت کومه‌له به جایگاه واقعی خود یعنی رهبری جنبش تهیدستان، کارگران، زحمتکشان و توده‌های سرکوب شده‌ی

مردم کردستان شدند، اما جمعی از رهبری که قلم بدست این تشکیلات در هم ریخته شده بودند، بدلیل عدم تحلیل درست و واقعی از شرایط و بخاطر اثبات مردانگی خود مبنی بر "حرف مرد یکی است" همچنان بر طبل دفاع از کمونیسم و ادامه‌ی حمل جنازه‌ی حزبی که نه تشکیلات دارد، نه نشریه‌ی تئوریک، نه حتی یک فعال ایرانی بر روی دوش کادرها و فعالین کومه‌له پرداختند. با تکرار مکررات و تشویق به آزمودن آموزه‌ها، و یادآوری مثنی از دگمیات ایدئولوژیک، که مترجمان ایرانی و توده‌ای تحویل جنبش چپ داده‌اند، پا در یک کفش کرده و در رویای برپایی انقلاب کارگری، و تبدیل بانه و سردشت به استالینگراد، پترزبورگند، و گاه‌ها نیز خود را در کالبد استالین گرجی که ریاست اتحاد جماهیر شوروی را بدست گرفت، میابند. از تکرار اسم کرد، کردستان هراس دارند، مبادا کسی آنها را ناسیونالیست بخواند، حل مسئله‌ی ملی را موکول به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، روی کار آمدن دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کمونیست ایران که فاقد یک حوزه‌ی حزبی در خود ایران است، میکنند. با این وصف از حق نباید گذشت که این رفقا زحمات زیادی کشیده و رنج بسیار بر خود هموار کرده، که برای من جای تقدیر است.

اما دوستان گرامی نگاهی به واقعیات دنیای امروز برای اصرار بر درست بودن تئوریه‌ها و نظریاتتان حتما لازم است، انقلاب شوروی به یمن وجود دهها هزار شورای کارگری و دهفانی، و رژیم استبدادی و دو جنگ جهانی، و انگیزه‌ای بسیار قوی برای مبارزه برای دنیایی بهتر، و حزبی با کادرهای مجرب، و دانشمند توانست، بر رژیم تزار پیروز شود، اما به دلیل عدم وجود دموکراسی و عدم شناخت فاکتورهای اجتماعی و.... استالین نتیجه را به کام همه تلخ و ناگوار ساخت. در ایرانیکه که طبقه‌ی کارگر در موقعیتی بسیار تدافعی، و نه تهاجمی قرار دارد، و این کارفرماست که سرنوشت ادامه‌ی کار را تعیین میکند، و دغدغه‌ی کارگر غیر سازمان یافته حفظ خود کار است نه بالا و پایین آمدن دستمزد، و در همان حال نیز دهها جریان به اصطلاح چپ که فارسی زبان مادریشان است، نتوانسته‌اند یک اتحادیه یا سندیکا را سازمان بدهند، به چه شکلی میتوان از حکومت پرولتری و استقرار آن در ایرانی که هنوز مردمش میلیون میلیون در مراسم تاسوعا و آشورا سینه میزنند، و هر کارگر و کمونیستش نقشه‌ی ایران عزیزش ساخته از طلا را بر گردن دارد، و تمامیت ارضی کشورش که خود در آن کرایه نشین است بر مقدرات طبقه و جد و آبادش ترجیح میدهد، سخن گفت؟؟؟؟

آیا این تنها خود و دیگران را گول زدن نیست؟ که با عاریت گرفتن فلان فاکت و نقل قول از لنین و مارکس و غیره، بتوان برای سرپا نگاه داشتن حزبی که تشکیل دهندگانش رفته‌اند، و برای خود تشکیلاتهای دیگر ساخته‌اند استفاده کرد، و همچنان کومه‌له را در یک پرانتز بدنبال نام حزبی که وجود ندارد جای داد؟ در بسیاری جاها میخوانیم که کومه‌له هیچگاه محلی نبوده، و تشکیلاتی سراسری دنیا

آمده است. این یک استدلال درست است، چون حالا فعالین کومه نه در ایران بلکه در سراسر دنیا هم زندگی میکنند، و هم مشغول کار و فعالیت هستند، و در جلب پشتیبانی و همکاری نیروهای سیاسی احزاب، اتحادیه‌ها و غیره برای تقویت روحیه مبارزاتی و در همانحال اعمال فشار بر نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی بطور مداوم در تلاشند. اما با این وصف محل زیست هیچیک از فعالین کومه‌له به معنی پارک کردن، و منتظر گذاشتن و منوط کردن سرنوشت مردم کرد به ایجاد حکومت کارگری در ایران، و در آنموقع بخشیدن حق تعیین سرنوشت به مردم کرد نیست. کردستانی که در نتیجه‌ی تباری و قدرقدرتی دولتهای سرکوبگر منطقه و دول استعمارگر تقسیم شده، و حق تشکیل دولت ملی از آنها سلب گردیده، شهروند آن کشورها هستند، و حق دارند که تشکیلات سراسری برای بهبود وضعیت زندگی خود، و رفع ستمگری ملی بسازند، و تا زمانیکه در آن کشور شهروندند، میتوانند در هر کجا تشکیلات داشته باشند، یا دارای دفاتر و اداره و غیره باشند، اما این هم به معنی آن نیست که کردستان نباید محلی برای زندگی مردم کرد باشد، و اداری امور این سرزمین نباید در دست مردم کرد باشد.

کومه‌له، با حضور در هیات نمایندگی خلق کرد، سازماندهی هزاران میتینگ اعتراضی و پیشبرد جنگ انقلابی بر علیه نیروهای اشغالگر رژیم اسلامی ایران، با هدف رسیدن به آزادی مردم کرد، و در همانحال سپردن اداری امور کردستان به خود مردم و نهادهای منتخب آنها پا به عرصه‌ی وجود نهاد، و زنان و مردان کرد بودند که در صفوف این جریان سلاح بدست گرفتند و شرایط تشکیل حزب را میسر ساختند، اما معماران حزب حال کجا هستند. آقای مهتدی سرود ای رقیب میخواند، و بقیه هم در شاخه‌های متعدد کمونیسم کارگری بهمدیگر مشغول بدو بیراه گفتند.

ر.میننه به خیلی از مسائل در رابطه با تشکیلات و وجود و عدم وجود حکا پرداخته، که من با او در اکثر موارد موافقم. اما من در بحث رفقا از عدم وجود یک پاسخ روشن به مسئله‌ی ملی، و چگونگی اداره کردستان، و نقش آتی کومه‌له در این رابطه تعجب میکنم، من این مسئله را با بسیاری از رفقای کمیته‌ی مرکزی در حین دیدارها جلساتی که در نروژ داشته‌اند بارها طرح نموده، و جوابهای کلیشه‌ای دریافت کرده‌ام. اما با توجه به اهمیت این مسئله، که یک مسئله‌ی حیاتی و گرهی در کار کومه‌له در کردستان است لازم میدانم، نظرات خودم را مجددا طرح نمایم.

حق تعیین سرنوشت برای مردم کرد در کردستان ایران

قبل از آنکه وارد بحث مشخص کردستان ایران بشوم، لازم میبینم به خود حق تعیین سرنوشت و ریشه‌ی آن بپردازم. اگر چه در این باره مقالات زیادی نوشته شده است، ولی جالب است که ببینیم چه کسی اصلا این حق را تئوریزه کرد، و چگونه هم آن

را دوباره نادیده گرفت. استالین در اواخر دسامبر 1912 برای شش هفته مجبور شد روسیه را از طریق لهستان ترک کند، و بیدار لنین برود. لنین بعد از بررسی میزان تواناییهای استالین و اطلاعاتی که در مورد ملت‌های تحت ستم در شوروی داشت، به او ماموریت داد که در مورد حق تعیین سرنوشت ملت‌های تحت ستم تحقیقاتی انجام داده و در روزنامه‌ی حزب کمونیست بنام پروسوشچنیه (روشنگری) منتشر کند. لنین در مقدمه‌ی صحبت‌هایش به استالین گفت "لهستانیها از روس‌ها نفرت دارند، و این بدون دلیل نیست، ما نمیتوانیم قدرت احساسات ملیگرایی آنها را ندیده بگیریم، انقلاب ما مجبور است با آنها با ملایمت رفتار کند و در صورت نیاز به آنها اجازه خواهد داد از روسیه جدا شوند"، به هر حال استالین بعد از استماع نظرات لنین به وین رفت و در آنجا به نوشتن مقاله‌های معروف "مسائل ملیتها و سوسیال دمکراسی" و "مارکسیسم و ملیتها" پرداخت. در همین رابطه یک هفته بعد از انقلاب روسیه اعلامیه‌ای را نیز با همکاری لنین تنظیم نمود که محتوای آن بشرح زیر است:

1. برابری و حق حاکمیت "خلفهای روسیه"
 2. حق خلفهای روسیه برای خودمختاری آزاد و حتی توسعه‌ی آن تا مرحله‌ی جدایی از روسیه و تشکیل دولت مستقل
 3. لغو هرگونه امتیازات یا ناتوانیهای قومی و قومی-مذهبی
 4. رشد آزاد اقلیتهای ملی و گروههای نژادی که در داخل روسیه سکنی دارند.
- نوشتن مقالات و تنظیم اعلامیه‌ی فوق بکمک لنین، استالین را بموقعیت کمیسر ملت‌ها رسانید، و برای اولین بار به عنوان کمیسر ملیتها در ملاء عام درکنگره‌ی حزب سوسیال دمکراتیک فنلاند ظاهر شد. نماینده‌ی حکومت جدید روسیه، استقلال آن کشور یعنی فنلاند را که در زمان الکساندر اول و پس از جنگ‌های ناپلئونی بتدریج به بخشی از روسیه تبدیل شده بود، در همان کنگره اعلام نمود و برسمیت شناخت، و مردم فنلاند آزاد بودند زندگیشان را به میل خود بنیان گذارند، یا با اتحادی داوطلبانه با روسیه زندگی خود را ادامه دهند. بدینترتیب حکم استقلال فنلاند در 18 دسامبر 1917 با امضاء لنین و استالین رسمیت یافت، و امید بر این بود که مردم فنلاند و حزب سوسیال دمکرات آن کشور بصورت داوطلبانه با روسیه خواهند ماند، اما این رویا تحقق نیافت، و سبب شد که در صفوف حزب و کشور شوراها هیاهوی "حراج روسیه" بر خیزد، و از تکرار اشتباه استقلال بخشیدن به دیگر ملیتها جلوگیری شود. (زندگینامه سیاسی استالین، نوشته‌ی ایزاک دویچر صفحه‌ی 223).

با نگاهی به این تاریخ میتوان دریافت که برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای جریان‌ات چپ همواره یک معضل پیچیده و در همان حال آنها را مجبور نموده با برخوردی دوگانه در صدد ارائه‌ی راه حل بر آیند، راه حلی که از در داده میشود و از پنجره بازپس گرفته میشود. در برنامه‌ی اکثر جریان‌اتی که خود را مدافع

طبقه‌ی کارگر دانسته‌اند، میتوان با اصل دفاع از حق تعیین سرنوشت برای ملت‌های تحت ستم در ایران برخورد، اما هر کدام به اما و اگر می‌زین شده‌اند، که در واقع حقی را نه تنها به رسمیت نمی‌شناسند بلکه در صددند تا مردم تحت ستم همان دیار و سرزمین را پای صندوق‌های رای و رفراندوم بکشانند و به الحاق یکباره‌ی سرزمین و ملتشان به کشوری که جزء سرکوب و تبعیض و ویرانی، شهروند بودنش در آن کشور برایشان به ارمغان نیاورده است، متعهد سازند. اگر کسی منکر این واقعیت عینی در کردستان ایران است حتماً میتواند یک نمونه را بیاورد که اینچنین نیست.

مردم کرد در کردستان ایران بطور متوالی برای رفع این ستمگری ملی در تلاش و تکاپو بوده‌اند، جریان‌ات استقلال طلبانه، و آزادیخواهانه‌ی زیادی تحت تاثیر تفکرات ناسیونالیستی در دهه‌های گذشته شکل گرفته و بشدت سرکوب شده‌اند، نمونه‌ی بارز آن سرنوشتی جمهوری کردستان در سال 1946 و اعدام رئیس جمهور، وزیر دفاع و دیگر رهبران آن حکومت نوپا در همان میدانی که استقلال اعلام شده بود، میباشد. به یمن وجود حرکت‌های ملی‌گرایی و ستمی که در نتیجه تبعیض و سرکوب نصیب مردم کرد شده بود، سبب شد که احزاب کردی بوجود بیایند که کومه‌له یکی از آنها بوده و هست. کومه‌له بعد از انقلاب به جریانی توده‌ای و رادیکال مبدل شد، و سنت‌های بسیار نو و پیشروانه را وارد مبارزات سنتی کردی نمود، و بدین ترتیب به محبوبترین جریان سیاسی کردی تبدیل شد. با تحلیل نادرست از موقعیت کردستان و ایران، بجای گام نهادن در راه بوجود آوردن یک جبهه‌ی کردستانی یا سازماندهی حاکمیت توده‌ای در کردستان، پروژه‌ی تشکیل حزب کمونیست در دستور کار گرفت، که بعدها در عمل بر تشکیل دهندگانش ثابت شد، که جوابی برای مسئله‌ی ملی بصورت روشن ندارند، و حتی تلاش بر این بود که به ملت‌زدایی و فرهنگ‌زدایی در حزب پرداخته بشود. و هر حرکت که رنگ و بوی ملی داشته بشود، بنحوی تحقیر و به سنت‌های ارتجاعی و عشائری تشبیه میشد، اما بعد از انشعاب سال‌های 1990 این امکان وجود داشت، که کومه‌له خود را بازسازی کرده و با اتخاذ یک استراتژی روشن در قبال مسئله‌ی ملی در کردستان، نقش پیشروانه‌ی خود را باز یابد، اما متأسفانه باز هم به آزمودن آزموده‌ها پرداخته شد، و با دفاع غیر روشن از حق تعیین سرنوشت، و کم بها دادن به مسئله‌ی ملی به امید و آرزوهای مردم تحت ستم مردم کرد جوابی در خور توجه داده نشد.

حق تعیین سرنوشت آنگونه که در ادبیات کومه‌له آمده است، تنها یک کلیشه‌برداری از دیگر جریان‌ات چپ و شونیست است که تمامیت ارضی دغدغه‌ی اصلی آنهاست. بدون فاصله گرفتن از این فرمولبندی‌های دو پهلو و ناروشن مردم کرد هیچگاه نخواهند توانست به رفع یکباره‌ی ستمگری ملی برسند، و بدون عبور از این مرحله، سازمان‌دادن یک جامعه‌ی دمکراتیک و عادلانه امکان پذیر نخواهد بود، و مسئله‌ی ملی به عنوان منبعی برای تغذیه‌ی جریان‌ات ناسیونالیستی، به معوایی امن برای

سر برآوردن جریانات شبه راسیستی نیز تبدیل خواهد شد. اگر حزب بلشویک روسیه مجبور به بازپس گیری اعلامیه‌ی خود در رابطه با حقوق ملیتها تحت شرایط آنزمان بود، اما شرایط امروز بگونه‌ای دیگر است. با نگاهی به شرایط امروز دنیا مسئله‌ی کرد، به عنوان یکی از معضلات امن سازی خاورمیانه در دستور کار قدرتهای بزرگ قرار گرفته، و بیداری و آمادگی مردم برای دفاع از موجودیت خویش در صورت داشتن یک رهبری منسجم و واقعگرا وظایف مهمی را پیش روی کومه‌له قرار داده است. کومه‌له ناچار به پاسخگویی به وضعیت موجود با آرایش و برنامه‌ای تازه است، و در غیر اینصورت به جریانی بی خاصیت و حاشیه‌ای مبدل شده، و امیدهای مردم و حتی اعضا و هواداران خود را بباد داده است. پافشاری بر حفظ و یدک کشیدن نام حزبی که وجود ندارد، مشکل را دوچندان نموده، و طرفداران این نظریه را دچار نوعی غرور کاذب میکند که توانایی اداره و حتی فراهم کردن امکان کار یک حوزه‌ی حزبی را میان کارگران ایران ندارند.

جنبش انقلابی کردستان تنها امکانی است که کومه‌له را بوجود آورده، و کومه‌له خارج از این جنبش شانس زندگی را در عالم واقع ندارد، همچنانکه تا بحال و طی حدود 15 سال جدایی کمونیسم کارگری نداشته است.

کومه‌له لازم است با بیان شفاف و دقیق و فرموله کردن حق تعیین سرنوشت مردم کرد در کردستان ایران در شکلی تهاجمیتر، موقعیت خود را به‌عنوان مدافع دمکراسی، و حقوق زحمتکشان کردستان، و به این اعتبار به پشتیبان قابل اعتماد طبقه‌ی کارگر ایران و موج دمکراسیخواهی در سراسر ایران تبدیل بشود.

من هم با تکرار سؤال ر. مینه حسامی، میپرسم، در حالیکه شما از حق تعیین سرنوشت برای مردم کرد و دیگر ملت‌ها پشتیبانی میکنید، و برای نیل به این حق فراندم تحت نظارت بین المللی پیشنهاد میکنید، بعنوان اعضاء کومه‌له به مردمی که قرار است در این فراندم شرکت کنند، چه رهنمودی خواهید داد؟ به چه آلترناتیوی بایستی رای بدهند؟ حتما آنوقت طبق معمول خواهید گفت از نظر ما راه حل ماندن در چهارچوب ایران کم دردسرتین راه حل است، اگر اینجوری است، خوب دیگر مبارزه لازم نیست، چون مردم کرد کشتار میشوند، بجرم اینکه میخواهند حق حاکمیت داشته باشند، حتی تشکیل دولت ملی خود. اگر استدلال این است که سر کار آمدن حکومت کارگری و شورایی در ایران ضامن تامین برابری انسانهاست، ملت‌ها دیگر از ستم ملی رنج نمیبرند، پس نبایست هیچکدام از ملت‌های اتحاد شوروی سابق جدا میشدند، اگر هم استدلال میکنید انجا کمونیست پیروز نشد، بفرمایید شما چگونه کمونیسمی را بر قرار میکنید که علوم آکادمی شوروی نتوانست تولید کند؟ دوستان گرامی، بازگشت و میل به تکرار چیزی که آزموده شده، یعنی کمونیسم، نه ممکن است نه منطقی. انترناسیونالیسم نزد آگاهترین بخش طبقه‌ی کارگر اروپایی خواب و خیالی بیش نیست، چون کارگر اروپایی و دیگر کشورهای سرمایه‌داری،

مشغله‌شان داشتن ماشین بهتر، دستمزد بالاتر و داشتن روزهای بیشتر آزاد برای رفتن به دیسکو تک، و عیش و نوش است، با نوشتن یک نامه از فلان اتحادیه یا سندیکا از این بیشتر خودتان را از نیروی اجتماعی مردمی رزمنده همچون مردم کرد محروم نکنید. به امید آتش همسایه نمیشود شب را به صبح رساند. مارکسیسم نیاز به باز خوانی دارد، دنیایی که مارکس و انگلس تفسیر و شناخت آن را برای ما میسر کردند بسیار تغییر یافته، و با همان مدت 100 سال گذشته دیگر قابل تغییر نیست. دیگر طبقه‌ی کارگر صنعتی انقلابیترین طبقه نیست، چون اصلاً طبقه‌ای به این اسم در حال محو شدن است، حالا روباتها و کامپیوترها بطور شبانه روز بدون چانه زدن برای ساعات کار کمتر دارند همه چیز را تولید میکنند، ماشین آلات وارد پیچیده‌ترین اعضای بدن میشوند و عملیات جراحی انجام میدهند، داروهای هوشمند مبنی بر نانو تکنولوژی قرار است جای بسیاری از جراحان را بگیرند، جنبشهای اجتماعی زنان، مدافعان محیط زیست، و دفاع از حق کودک و غیره با سیاستهای خشک حزبی و ایدئولوژیک قابل هدایت نیست. اما مسئله‌ی ملی هنوز پتانسیل آن را دارد، که بتوان با طرح شعارهای درست و منطقی به جنبش انسانی تبدیل کرد، و دولت ملی را در همان روزهای اول با مشارکت مردم ساخت، و ارزشهای انسانی را در دل این جنبش به خواست عموم تبدیل کرد.

حق تعیین سرنوشت برای مردم کردستان را میتوان بصورت زیر فرموله نمود، و به شعار عمومی مردم کرد مبدل ساخت، و حتی ارتجاعیترین نیروهای شوینست را به گوش دادن به آن عادت داد:

مادامیکه که در ایران نظامی انسانی و دمکراتیک بر سر کار نیست، و جنبشهای دمکراسی خواهی و طبقاتی در موقعیتی نیست که نظام حاکم را سرنگون کرده، و شرایط همزیستی مسالمت امیز ملیتهای ساکن ایران را فراهم نماید، کومه‌له با توجه به توان و آمادگی مردم مبارز کرد در کردستان ایران برای تثبیت حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولتی ملی و دمکراتیک تلاش خواهد نمود.

و در همان حال نیز پشتیبان و همکار نیروهای سیاسی و عدالتخواه ایرانی خواهد ماند تا در صورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و جایگزینی نظامی دمکراتیک در ایران زمینه‌ی اتحاد داوطلبانه ملت‌هایی که بعد از برگزاری یک فراندوم آزاد، جهت پیوستن یا نپیوستن به ایران آینده تصمیم خود را اعلام کنند، فراهم گردد.

تنها در این صورت است که شعار حق تعیین سرنوشت به معنای واقعی و سیاسی آن در قالبی تهاجمی و نه دفاعی بکار خواهد رفت. در حالیکه اکثر نیروها و خود کومه‌له نیز این شعار را زینتبخش برنامه و اعلامیه‌های خود میکند، اما به سؤال هیچ شهروند کردی در رابطه با رای ماندن یا نماندن در چهارچوب ایران بی پاسخ مانده است، و هرگونه تغییر و تحول را منوط به ایجاد حکومت کارگری در ایران نموده است. تنها به نمونه کردستان عراق نگاه کنید لطفاً.

با آرزوی موفقیت برای همه‌ی رفقای کومه‌له، و با این امید که بحثها برای بررسی اوضاع عمومی تشکیلات و یافتن راه حلی معقول و متمدنانه ادامه یابد.

انور . م نروژ 30.4.07